

حدیث مجاری الامور

ودالات آن بر ولایت فقیه*

□ سیدجعفر علوی^۱

چکیده

ولایت و اختیارات فقیه از مباحث مهمی است که به ویژه در عصر غیبت، مورد توجه عالمان دینی بوده است. این مسئله در زمان فعلی که حکومت به دست عالمان دینی است، جایگاه و اهمیت مضاعفی یافته است. سخن در محدوده اختیارات فقیه، بسیار است و یکی از ادله مربوط به آن، حدیثی مشهور به نام «مجاری الامور» شهرت یافته است. این حدیث در دو مجموعه روایی مربوط به قرن‌های سوم و چهارم هجری یعنی المعیار و الموازنه و تحف العقول نقل شده است و بخش‌هایی از آن نیز به طور پراکنده در نهج البلاغه یافت می‌شود. اما از آنجا که این نقل‌ها به صورت مرسل است، هیچ کدام قابل استناد نمی‌باشد. بدین ترتیب حدیث مزبور اعتبار لازم را جهت استناد ندارد. اما درباره دلالت این حدیث، از مجموع چهار اشکال مطرح شده، تنها یک اشکال (اشکال سوم) پذیرفتنی است. با این وصف، روایت مزبور نه از جهت سندی قابل اعتماد است

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۵.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (alavi.s.j@googlemail.com).

و نه به لحاظ دلالتی برای اثبات «ولایت مطلقه فقیه» شایسته استناد می‌باشد.
واژگان کلیدی: مجاری، مجاری الأمور والأحكام، العلماء بالله، ولایت فقیه، ولایت مطلقه.

مقدمه

عبارت «مجاری الأمور والأحكام علی أیدی العلماء بالله» قسمتی از روایتی مفصل است که می‌توان آن را در دو مجموعه روایی مربوط به قرن‌های سوم و چهارم هجری یافت. این روایت در بحث ولایت فقیه، همچون دیگر ادله فقهی، ارزیابی و تحلیل‌های فراوانی را به خود اختصاص داده است. اشکال و جواب‌های متعددی در مورد آن مطرح شده و به طور طبیعی جهت‌گیری‌هایی را نیز در پی داشته است.

این حدیث گرچه از جهت سندی به بحث‌چندانی نیاز ندارد، دلالت آن شایسته دقت و تأملی ویژه است. لذا در بررسی دلالتی این حدیث سعی خواهیم کرد نظرات مختلفی را مطرح کرده و به هر یک با تعمق بیشتری بنگریم و در نهایت نیز نتیجه مشخص و قابل قبولی ارائه کنیم.

کتاب‌های المعیار و الموازنة فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اثر محمد بن عبدالله ابوجعفر اسکافی، و تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله از ابو محمد حسن بن علی بن شعبه حرّانی، دو کتاب با قدمت نسبتاً طولانی هستند که این حدیث شریف را در خود جای داده‌اند.

البته از میان آن دو، تنها کتاب شریف تحف العقول است که مورد استناد دیگر منابع حدیثی مانند بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۰/۹۷)، مستدرک وسائل الشیعه (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۳۱۶/۱۷)، نهج السعاده (محمودی، ۱۳۹۶: ۳۷/۷) و... و نیز مجموعه‌های فقهی^۱ قرار گرفته است.

گفتنی است که برخی از فرازهای این حدیث، در کتاب نهج البلاغه هم به طور پراکنده وجود دارد؛ ولی در این نقل، عبارت «مجاری الأمور والأحكام علی أیدی العلماء بالله» - که عبارت مورد نظر در این نوشتار می‌باشد - یافت نمی‌شود.

۱. در ادامه نوشتار با منابع مزبور بیشتر آشنا خواهیم شد.

۱. بررسی سندی

حدیث «مجاری» در هیچ یک از دو نقلی که ذکر شد، دارای سندی متصل و کامل نیست و در هر دو منبع به صورت مرسل نقل شده است. با وجود این، توجه به نکاتی می‌تواند تا حدودی این نقیصه را درباره کتاب *تحف العقول* جبران کند:

الف) مؤلف کتاب در مقدمه آن می‌فرماید: اکثر روایات جمع‌آوری شده در این کتاب، درباره آداب و حکمت‌هاست که مضمون آن‌ها گواه بر صدق آن‌هاست. مؤلف همین نکته را یکی از دلایل حذف اسناد روایات معرفی می‌کند (ابن شعبه جزائی، ۱۴۰۴: ۳). علامه مجلسی نیز با عنایت به همین محتوای متین، از نویسنده آن تجلیل به عمل می‌آورد (۱۴۰۳: ۲۹/۱) و به باور برخی، این کتاب به طور کلی مورد اعتماد و اطمینان اصحاب است (ابن شعبه جزائی، ۱۴۰۴: ۱۰).

این نکته در خصوص حدیث «مجاری» شفاف‌تر است؛ چه اینکه بعضی به لحاظ مضامین و مفاهیم بالای حدیث، امکان صدور آن را از غیر معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ بعید دانسته‌اند (موسوی خمینی، *ثلاث رسائل*، ۱۴۱۸: ۲۹).

بنابراین محتوا و مضمون تمام کتاب به ویژه حدیث مورد نظر می‌تواند برای برخی در ایجاد اطمینان به صدور، مؤثر باشد.

ب) دومین نکته، جلالت و عظمت شأن نویسنده است. حسن بن علی بن شعبه جزائی که در قرن چهارم می‌زیسته و به جز کتاب *تحف العقول عن آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ*، کتاب *التمحيص* را نیز به وی نسبت داده‌اند، در بین علمای شیعه از عظمت و جلالتی خاص برخوردار است و از او با عناوینی همچون فقیه فاضل، محدث جلیل و معروف، متبحر و نبیه یاد کرده‌اند (ابن شعبه جزائی، ۱۴۰۴: ۱۰) که این نیز می‌تواند در حصول اطمینان نسبت به سند تأثیرگذار باشد.

اما درباره نویسنده کتاب *المعیار و الموازنه* باید گفت که شرح حال ابوجعفر اسکافی، مؤلف کتاب مزبور، در کتب رجالی شیعه دیده نمی‌شود؛ اما از منابع دیگر می‌توان چنین استفاده کرد که وی از متکلمان و پیشوایان مکتب اعتزال در قرن سوم هجری بوده است (زرکلی، ۱۹۸۶: ۲۲۱/۶). برخی وی را در شمار طبقه هفتم از طبقات

معتزله قرار داده (ابن ابی‌الحدید معتزلی، ۱۳۷۸: ۱۳۳/۱۷) و درباره خصوصیاتش گفته‌اند که فردی محقق، باانصاف (همان)، دارای هوش و ذکاوت فوق‌العاده و گستره علمی شگفت‌انگیزی بوده است (ذهبی، ۱۴۱۰: ۵۵۰/۱۰).

ابوجعفر اسکافی گرچه ظاهراً از اعتقادات امامیه محروم بوده، برتری هیچ یک از اصحاب را بر امیرالمؤمنین ع نمی‌پذیرد و اساساً کتاب *المعیار و الموازنه* را نیز به هدف اثبات همین واقعیت می‌نویسد و شاید بدین جهت است که در مورد وی تعبیری مانند: «علویّ الرأی» (ابن ابی‌الحدید معتزلی، ۱۳۷۸: ۱۳۳/۱۷) و «کان یتشیع» (ذهبی، ۱۴۱۰: ۵۵۰/۱۰) به کار رفته است. با این همه نمی‌توان وی را از رویان معتبر محسوب نمود و احادیث وی را پذیرفت؛ به ویژه آنکه این روایات به صورت مرسل نقل شده‌اند.

در این میان توجه و تلقی فقها از این حدیث نیز در خور دقت و تأمل است. فقیهانی مانند نراقی (۱۴۱۵: ۱۷/۱۷)، صاحب *جواهر* (نجفی، ۱۳۶۷: ۲۵۸/۲۵)، آل بحر العلوم (۱۴۰۳: ۲۳۳/۳)، طباطبایی یزدی (بی‌تا: ۷/۲)، و موسوی گلپایگانی (صابری همدانی، بی‌تا: ۳۹) به این روایت استناد کرده‌اند. میرعبدالفتاح حسینی مراغی «فتوا» و «اجماع / منقول» را جابر ضعف سندی آن دانسته است (۱۴۱۸: ۵۷۰/۲). برخی آن را در ضمن روایات دیگر مطرح کرده و مجموع را جابر یکدیگر می‌دانند (موسوی خمینی، *الاجتهاد و التقليد*، ۱۴۱۸: ۲۳). بعضی هم تنها به دلالت آن پرداخته‌اند که شاید بتوان گفت از نظر آنان، سند حدیث تمام بوده است (انصاری، ۱۴۲۰: ۵۵۴/۳). ولی در مقابل، گروهی به دلیل ضعف سندی، روایت را به صراحت مردود می‌دانند؛ آخوند خراسانی سند آن را مرسل (۱۴۱۶: ۹۴)، خوانساری غیر نقی (۱۳۵۵: ۱۰۰/۳)، موسوی خوبی ضعیف به جهت ارسال (تبریزی غروی، ۱۴۱۰: ۳۵۹) و صاحب *مصباح المنهاج* آن را بسیار ضعیف‌السند (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵: ۲۰۲) اعلام می‌کنند.

ضمن اینکه برخی نیز مجموعه‌ای از این روایات را - که با بحث ولایت فقیه مرتبط است - مطرح کرده و آن‌ها را از جهت سند و یا دلالت ناتمام دانسته‌اند (تبریزی غروی، ۱۴۱۰: ۴۱۹).

البته نراقی بعد از نقل این گونه روایات مدعی می‌شود که عمل اصحاب ضعف

آن‌ها را جبران می‌نماید (۱۴۰۸: ۱۷/۱۸۹).^۱ اما خوانساری در خصوص روایت مورد بحث می‌فرماید: اعتماد فقها نسبت به آن معلوم نیست (۱۳۵۵: ۳/۱۰۰). به هر حال بر فرض پذیرش اصل مبنا، یعنی جبران ضعف خبر به وسیله شهرت عملی، اثبات این شهرت برای روایت مزبور بسیار مشکل است. بنابراین «حدیث مجاری» از روایاتی نیست که بتوان سند آن را با استناد به شهرت روایی و فتوایی سر و سامان داد و آن را حجت دانست.

۲. بررسی دلالتی

پیرامون دلالت حدیث «مجاری»، سخن فراوان است. گروهی دلالت آن را بر اثبات «ولایت فقیه» تام و کامل می‌دانند و آن را از مدارک تثبیت «ولایت فقیه» برمی‌شمارند. در مقابل، گروهی دلالت آن را نپذیرفته و اشکالاتی را نسبت به دلالت آن مطرح می‌سازند.

ما ابتدا به بیان و توضیح استدلال به این حدیث می‌پردازیم و سپس اشکالات مطرح‌شده را بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. بیان و توضیح استدلال

مهم‌ترین فرازی که در این حدیث به آن استدلال شده است، عبارت «مجاری الأمور والأحكام علی أیدی العلماء بالله الأئمة علی حلاله وحرامه» است که چنین تقریب می‌شود: کلمه «مجاری»، جمع «مجری» است. این واژه از نظر صرفی، هم می‌تواند «مصدر میمی» باشد و هم «اسم مکان». اما به نظر می‌رسد با توجه به عبارت «علی أیدی»، در اینجا مراد مصدر میمی باشد، یعنی جریان و سیر دادن؛ چه اینکه آنچه به

۱. این سؤال که آیا عمل اصحاب می‌تواند ضعف سندی روایت را جبران کند یا خیر، سؤالی است که در بحث «شهرت» جواب‌های متفاوتی را به خود اختصاص داده است. «عمل اصحاب»، همانند «شهرت عملی» است که یکی از اقسام سه‌گانه شهرت (شهرت روایی، شهرت عملی، شهرت فتوایی) می‌باشد. شهرت عملی را چنین تعریف کرده‌اند: «استناد مشهور فقیهان به یک خبر در مقام صدور فتوا». بدین ترتیب اگر مشهور، طبق روایتی ضعیف فتوا داده باشند، ضعف آن روایت جبران می‌شود و چنانچه مشهور، از روایت صحیحی اعراض کرده و بر خلاف آن فتوا داده باشند، آن روایت ضعیف شمرده می‌شود.

دست فردی قرار داده می‌شود، فعل است نه مکان فعل. البته انتخاب هر کدام از این احتمالات، تأثیری در اصل استدلال ندارد.

«الأُمور» جمع «أمر» به معنای «شأن و کار» است و چون این جمع، همراه با «ال» به کار رفته است - که به آن اصطلاحاً «جمع محلی به الف و لام» گفته می‌شود، عمومیت «امر» را نیز در بر دارد. بنابراین «مجاری الأُمور» یعنی هدایت و جهت‌دهی تمام مسائل و شئون. از طرف دیگر، ظاهر عطف «الأحكام» بر «الأُمور» خلاف عطف تفسیری است؛ لذا باید منظور از «الأُمور» غیر احکام باشد. بدین ترتیب افزون بر عمومیت «الأُمور»، عطف آن بر «الأحكام» نیز گواه بر این مطلب است که دایرة «الأُمور» محدوده‌ای فراتر از «الأحكام» را شامل می‌شود.

با این توضیح، معنای عبارت مزبور چنین است: هدایت و جهت‌دهی تمام امور و کارها و نیز احکام به دست عالمان الهی است که در حلال و حرام او امین‌اند. بدین ترتیب اختیار تمام مسائل مانند مسائل حکومتی، بر عهده فقیه خواهد بود و ولایت وی بر آن نافذ است.

البته این نکته معلوم است که روایت در مقام بیان امور تکوینی نیست. لذا مراد از «الأُمور» تنها امور تشریحی است و نمی‌توان شمول آن را نسبت به امور تکوینی هم گسترش داد. عباراتی مانند: «وأسلمتم أمور الله فی أیدیه» (امور خداوند را به آنان سپردید)، مؤیدی بر این معناست؛ زیرا امور تکوینی به دشمنان خداوند واگذار نشده است.^۱

۲-۲. اشکالات و بررسی آنها

اشکال‌های مطرح‌شده در مجموع به چهار اشکال اصلی برمی‌گردد که ما در این قسمت هر یک را جداگانه بحث و بررسی خواهیم کرد.

۱. این سخن که «الأُمور» شامل امور تکوینی نمی‌شود، می‌تواند پاسخی به فرمایش محقق ایروانی نیز باشد. ایشان فرموده است: «عمومیت «الأُمور» تمام امور عالم را شامل می‌شود و یقیناً همه امور عالم به دست فقیه نیست، پس مراد از «العلماء» معصومان عليهم السلام هستند» (ر.ک: ایروانی، ۱۴۲۱: ۱۵۶/۱).

۱-۲-۲. اشکال اول

این ایراد که شاید مهم‌ترین ایراد مطرح شده بر حدیث مزبور است، راجع به دلالت واژه «العلماء» است. در آن قسمت از حدیث که بر «ولایت فقیه» استناد شده است، واژه «العلماء» به کار رفته است:

«مجارى الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأمانة على حلاله وحرامه»؛
جهت‌دهی و زمام امور و احکام در کتاب الهی به دست عالمان الهی است؛ آنان که نسبت به حلال و حرام او امین‌اند.

سؤال این است که آیا مراد از «العلماء» همان فقیهان هستند یا آنکه مقصود از «العلماء بالله» چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند که معرفت کامل به خداوند دارند و به طور مستقیم نیز از چشمه علم او بهره‌مندند؟
برخی بر این باورند که «العلماء» در این حدیث بر معصومان علیهم‌السلام دلالت دارد و شواهد مختلفی را از همین روایت بیان کرده‌اند:

شواهد مربوط به اشکال اول

۱. شاهد اول: فرازهایی از روایت، پراکندگی و تفرقه مردم را نکوهش می‌کند و آنان را به خاطر جدایی از ائمه علیهم‌السلام توبیخ می‌نماید. این تفرقه و جدایی، زمینه‌ساز غضب خلافت و افتادن زمام امور و تبیین احکام الهی به دست ناهلان شد.
به نظر مستشکل (آخوند خراسانی)، از اینکه اختلاف در سنت و جدایی از حق، علت از دست رفتن اختیارات مذکور معرفی شده، می‌توان استفاده کرد که «مجارى الأمور والأحكام» همان اختیارات مقام خلافت است که این مقام هم به معصومان علیهم‌السلام اختصاص دارد. بنابراین مراد از «علماء»، صاحبان اصلی خلافت یعنی ائمه معصوم علیهم‌السلام هستند که پراکندگی مردم، آنان را از حقشان محروم ساخته است (۱۴۱۶: ۹۴).
ظاهراً مهم‌ترین فرازهایی که آخوند به آن‌ها نظر دارد، عبارات ذیل است:

«... فاستخفتم بحق الأنمة؛ فأما حق الضعفاء فضيعةم وأما حقكم بزعيمكم فطلبتم... وأنتم أعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تشعرون... فأنتم المسلوبون تلك المنزلة وما سلبتم ذلك إلا بتفرقكم عن الحق واختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة. ولو صبرتم على الأذى وتحملت المؤمنة في

ذات الله كانت أمور الله عليكم ترد وعنكم تصدر وإليكم ترجع ولكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم أمور الله في أيديهم»؛ ... و حقوق پیشوایان را سبک شمردید؛ اما حق ضعیفان را که پایمال نمودید و اما آنچه را که حق خود می‌پنداشتید، طلب کردید... شما مصیبت‌بارترین مردم هستید؛ زیرا مقام و منزلت عالمان - اگر می‌فهمیدید- از شما گرفته شده است؛ چه اینکه جهت‌دهی و زمام امور و احکام به دست عالمان الهی است، آنان که نسبت به حلال و حرام او امین‌اند. ولی این مقام و منزلت از شما سلب شده است و هیچ چیز باعث این حرمان نشده، مگر پراکنده شدن شما از حق و اختلافان در سنت [پیامبر ﷺ] پس از وجود دلیل روشن. و اگر بر آزار و اذیت‌ها شکبیا بودید و سختی‌ها را در راه خدا تحمل می‌کردید، امور خدا به شما باز می‌گشت و از ناحیه شما صادر می‌شد و شما مرجع امور بودید. ولی شما جایگاه خود را به ظالمان واگذار کردید و امور [دین] خدا را به آنان سپردید.

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد آنچه باعث شده است که آخوند خراسانی منظور از «علماء» را خصوص امامان عليهم السلام بداند، تنها این است که مصادیق «الناس» را غیر مصادیق «العلماء» دانسته است. به دیگر سخن، ایشان چنین برداشت کرده است که حضرت به مردم می‌فرماید: شما چرا از علمای خود یعنی امامان فاصله گرفتید و در مورد خلافت آن‌ها اختلاف کردید. این تفرقه شما باعث شد که عالمان (امامان) به حق خود نرسند و صاحب قدرت و خلافت نشوند و شما نیز از نعمت خلافت خوبان، محروم شوید.

پس در نگاه مستشکل، مردم مخاطب این سخنان هستند و مردم غیر از عالمان‌اند. اما ظاهر روایت و دقت در فرازهای دیگر آن، نتیجه‌ای غیر از این به دست می‌دهد. با مقداری تأمل خواهیم یافت که مخاطبان این روایت، همان افرادی هستند که از آن‌ها به «العلماء» تعبیر شده است. یعنی «العلماء» در این روایت همان کسانی هستند که مورد توییح شدید حضرت قرار گرفته و در حق امامان خود استخفاف و کوتاهی نمودند. برای اثبات این مدعا به سه فراز این روایت اشاره می‌کنیم:

الف) حضرت در همان ابتدای سخن می‌فرماید:

«فاعتبروا بما وعظ الله به أولياءه من سوء ثنائه على الأخبار؛ إذ يقول: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ...»؛ پس عبرت بگیرید و پند بیاموزید از آنچه خدا

دوستان خود را با سرزنش کردن عالمان یهود پند داده است؛ آنجا که می‌فرماید: «چرا خداشناسان و بزرگان، آن‌ها را از ناسزا گفتن و حرام خوردنشان منع نمی‌کنند؟...».

و معلوم است که «احبار» به دانشمندان و علما اطلاق می‌شود. اگر نگوییم این عبارت صریح در این است که مخاطبان امام، همان علما هستند، لا اقل ظهور آن، جز این معنا نیست.

(ب) امام علیه السلام در اواسط کلام چنین می‌فرماید:

«... ثم أتم أيتها العصابة عصابة بالعلم مشهورة وبالخير مذكورة وبالنصيحة معروفة... أليس كل ذلك إنما نلتموه لما يرجى عندكم من قيام بحق الله وإن كنتم عن أكثر حقه مقصرين واستخفتم بحق الأئمة...»؛ ... اما شما ای گروهی که در علم و دانش پراوازه‌اید، در خیر و نیکی زیانزد دیگران هستید، در نصیحت و پند دادن شهرت دارید... آیا این همه، جز برای این نیست که مردم به شما امید دارند تا به احیای حقوق الهی قیام کنید؟ گرچه شما در بیشتر موارد در ادای حق الهی کوتاهی کردید و حقوق ائمه را سبک شمردید....

یعنی مخاطبان حضرت، گروهی هستند که مشهور به علم و نیکی‌اند. مگر معنای علما غیر از این است؟ علما نیز به گروهی گفته می‌شود که به خیر، نیکی و نصیحت معروف‌اند و... همین علما هستند که در حق امامان علیهم السلام کوتاهی می‌کنند. (واستخفتم بحق الأئمة).

(ج) در قسمتی دیگر می‌فرماید: گاه علوم انسانی و مطالعات فقهی

«وأنتم أعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تشعرون. ذلك بأن مجاری الامور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأمناء على حلاله وحرامه فأنتم المسلوبون تلك المنزلة... ولكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم أمور الله في أيديهم...»؛ شما مصیبت‌بارترین مردم هستید؛ زیرا مقام و منزلت عالمان - اگر می‌فهمیدید- از شما گرفته شده است؛ چه اینکه جهت‌دهی و زمام امور و احکام به دست عالمان الهی است، آنان که نسبت به حلال و حرام او امین‌اند. ولی این مقام و منزلت از شما سلب شده است... ولی شما جایگاه خود را به ظالمان واگذار کردید و امور [دین] خدا را به آنان سپردید....

گرچه ظاهراً آخوند خراسانی با عنایت به همین فراز، مراد از «العلماء» را ائمه علیهم‌السلام می‌داند، تأملی در عبارت، خلاف آن را می‌فهماند؛ زیرا همان مقام و منزلتی که حضرت در ابتدای این قسمت به علما نسبت می‌دهد، پس از چند جمله به همان مخاطبینی منسوب می‌کند که مورد نکوهش شدید قرار گرفته‌اند؛ به این نحو که حضرت در ابتدا می‌فرماید: «شما مصیبت‌بارترین مردم هستید؛ زیرا مقام و منزلت عالمان - اگر می‌فهمیدید - از شما گرفته شده است»^۱ و سپس اضافه می‌کند: «شما جایگاه خود را به ظالمان واگذار کردید و امور [دین] خدا را به آنان سپردید»؛^۲ یعنی همان عالمانی که حضرت جایگاه ویژه آنان را بیان می‌فرماید: «مجاری الأمور والأحكام على أیدی العلماء بالله...»، ستمگران را بر جایگاه خویش مسلط کرده و به لحاظ کوتاهی‌ها و اختلاف‌ها و... امور الهی را به ظالمان تسلیم نموده‌اند. بنابراین از کنار هم گذاردن دو عبارت «منازل العلماء» و «منزلتکم» می‌توان فهمید که مخاطبان مورد مذمت، همان عالمانی هستند که از امر به معروف و نهی از منکر پرهیز نموده‌اند.

۲. شاهد دوم: شاهد دیگری که بر آن اساس، مراد از «العلماء» را امامان معصوم علیهم‌السلام دانسته‌اند، عبارت «بالله» است که در ادامه «العلماء» آمده است: «مجاری الأمور والأحكام على أیدی العلماء بالله...».

محقق ابروانی در توضیح این نکته می‌فرماید:

لفظ «العلماء بالله» اشاره به مقام ویژه‌ای از معرفت الهی دارد که با شناخت فقه متفاوت است و قدر متقین آن معصومان علیهم‌السلام هستند (۱۴۲۱: ۱۵۶/۱).

اصفهانی در توضیح این نکته آورده است:

ظاهراً این روایت دلالت می‌کند که منظور از «العلماء»، خصوص ائمه علیهم‌السلام هستند؛ زیرا آنچه در روایت آمده، «العلماء بالله» است نه «العلماء بأحكام الله» که ممکن

۱. واژه «غلبتم علیه» از «غلبته علی الشيء» و به معنای «أخذته منه» است (زمخشری، ۱۴۱۲: ۴۵۳) و در اینجا با توجه به عبارتی که بعد می‌آید (فأنتم المسلوبون تلك المنزلة... مجهول خوانده شده، و «از شما گرفته شد»، معنا می‌گردد.

۲. عبارت «ولكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم» را چنین معنا کردیم؛ زیرا «مكنتم من الشيء» یعنی «جعلت له علیه سلطاناً و قدرة» (ر.ک: فیومی مقری، ۱۹۸۷: ۲۲۱).

است آنان را از این جهت به عنوان صاحبان مجاری امور معرفی کرده باشند که واسطه فیض و عنایات تکوینی و تشریحی خداوند به دیگران هستند. در این صورت این ولایت، ولایتی واقعی و باطنی است نه ولایت جعلی و ظاهری (۱۴۱۸: ۳۸۸/۲).

آیه الله موسوی خویی نیز در این باره می فرماید:

مراد از... «العلماء بالله» غیر از ائمه علیهم السلام نیستند؛ زیرا غیر آنها عالمان به حلال و حرام از راه های ظاهری اند... (۱۳۷۷: ۴۳/۵).

همچنین آیه الله طباطبایی حکیم قید «بالله» را در ادامه عبارت مذکور، گواه بر مطلب فوق می داند (۱۴۱۵: ۲۰۲).

نقد و بررسی: در نقد این شاهد باید گفت:

اولاً به نظر می رسد همان طوری که امام خمینی نیز اشاره می فرماید (موسوی خمینی، ۱۴۱۰: ۴۸۸/۲)، «العلماء بالله» عبارت دیگری از «أحبار و ربّائون» می باشد که در اول حدیث هم آمده است؛ یعنی عالمانی که با خداوند و دین او آشنایی بیشتری دارند؛ همان مفهومی که امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث دیگری با هدف توصیف شیعیان خود می فرماید:

«شیعتی والله الحکماء العلماء بالله ودینه، العاملون بطاعته وأمره...» (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۷۶)؛ به خدا قسم شیعه من، بردبارانی هستند که به خدا و دین او عالم اند، به امر و طاعت او عمل می کنند....

نه اینکه مفهوم عرفانی و فلسفی آن مراد باشد. بنابراین دلیل روشنی بر تحدید و تخصیص مفهوم «العلماء بالله» به معصوم علیه السلام دیده نمی شود و می تواند فقها و عالمان ربانی را شامل شود.

ثانیاً برای شمول «العلماء» نسبت به غیر معصوم علیه السلام، دلایل و قرائنی از خود روایت هم وجود دارد که در نقد شاهد اول به سه مورد آن اشاره کردیم. این قرائن گواه بر این مطلب است که نه تنها اراده کردن غیر معصوم از عبارت «العلماء بالله» مانعی ندارد، بلکه در این حدیث، همین معنا منظور است.

به دیگر سخن در این حدیث، صحبت از گروهی است که به علم و نیکی معروف اند، مردم آنان را به خیرخواهی می شناسند و از آنها هیبتی در دل دارند، مورد

تکریم و احترام ضعیفان‌اند و مردم در رفع نیازهایشان از آنان یاری می‌طلبند، اما با این همه در عمل و انجام مسئولیت‌ها و وظایف خود کوتاهی می‌کنند، حاضر به انفاق مال یا بذل جان خویش در راه خداوند نیستند و خلاصه اینکه وظیفه‌ی خطیر امر به معروف و نهی از منکر را انجام نمی‌دهند. این گروه به واقع عالم‌اند؛ اما نه عالم باعمل و نه عالم بالله و امانتدار و امین. اما اگر چنین بودند و در عمل نیز از حق روی برنمی‌تافتند، دارای مقام و جایگاهی بودند که خدای تعالی برای عالمان ربانی و امین در نظر گرفته است؛ یعنی جریان امور و احکام الهی در دست آنان بود و این امور به آنان ارجاع می‌شد و از آنان صادر می‌گردید.

بر این اساس، گرچه مخاطبان این حدیث، مشمول «العلماء بالله الأئمة علی حلاله وحرامه» نمی‌شوند، این عدم شمول تنها به لحاظ عملکرد ناصحیح آنان و رفتار غیر منطبق بر علمشان است، نه بدین خاطر که در شمار معصومان عليه السلام نیستند و عبارت «العلماء بالله» فقط افراد معصوم را شامل می‌شود. عبارت «ولو صبرتم علی الأذى وتحملتُم المؤمنة فی ذات الله، کانت أمور الله علیکم ترد وعنکم تصدر وإلیکم ترجع»^۱ شاهدی بر این معناست. لذا بسیاری از فقیهان، انحصار «العلماء بالله» به ائمه عليه السلام را نپذیرفته، به عمومیت آن تصریح کرده‌اند و یا برای اثبات شأنی از شئون فقیهان، به آن استناد نموده‌اند (نراقی، ۱۴۰۸: ۱۷/۱۸۹؛ همو، ۱۴۱۵: ۱۷/۱۷؛ آل بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۳/۲۳۳؛ طباطبایی یزدی، بی‌تا: ۷/۲؛ صابری همدانی، بی‌تا: ۳۹ و ۴۷؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۱۳/۳۵، ۵۸، ۲۳۵، ۲۹۳ و ۱۶/۱۷۴؛ همو، ۱۴۱۸: ۴/۲۹۰). حتی برخی انطباق این عنوان بر غیر ائمه را اظهر دانسته (موسوی خمینی، ۱۴۱۰: ۲/۴۸۷)، در ادامه می‌فرمایند:

بعید نیست ادعا کنیم صدر و ذیل روایت در غیر ائمه ظهور دارد (همان: ۴۸۸).

۳. شاهد سوم: سومین شاهد مطرح شده بر اراده‌ی معصومان عليه السلام از عبارت «العلماء بالله»، عبارت «یکون هم الأئمة علی حلاله وحرامه» است.^۲ در تقریرات بحث نایینی چنین آمده است:

۱. اگر بر آزار و اذیت‌ها شکبیا بودید و سختی‌ها را در راه خدا تحمل می‌کردید، امور خدا به شما بازمی‌گشت.

۲. آنان‌اند که در حلال و حرام الهی امین‌اند.

در این روایت قرائنی وجود دارد مبنی بر اینکه مراد از «العلماء» در این حدیث، امامان عليهم السلام هستند؛ چه آنان اند که نسبت به حلال و حرام الهی امین محسوب می شوند (نجفی خوانساری، ۱۴۱۸: ۲/۲۳۳).

همچنین شیخ مرتضی حائری یزدی در این باره می فرماید:

«العالم بالله» در لغت همانند «العالم بالفقه» است؛ یعنی کسی که به میزان قدرت بشری، حق را درک کرده است و «الأمناء علی حلاله و حرامه» ظهور در این دارد که تمام حلال‌ها و حرام‌ها نزد آنان است و این مطلب بر غیر امام صادق نیست (۱۴۱۸: ۸۴۴).

نقد و بررسی: مفهوم امانتداری و امین بودن، مفهومی مرتبط با عمل و رفتار است نه علم. امین به کسی گفته می شود که تقوای لازم را داشته باشد و هر آنچه به وی سپرده می شود، همان گونه آن را تحویل دهد. امانتداری در مباحث و مسائل علمی نیز بدین معناست که انسان مطلبی را که از فردی دریافت کرده است، به همان شکل نقل کند و در آن تحریفی صورت ندهد.

فقیهی که با تمام سعی و تلاش خود به حکمی می رسد و مطلبی را حکم خدا و رسول تلقی می کند، چنانچه آن را مطابق فهم خود به دیگران تحویل دهد، در واقع فردی امین و امانتدار خواهد بود. بنابراین برای انحصار امینان در حلال و حرام به معصومان عليهم السلام دلیل موجهی دیده نمی شود.

بیان شیخ مرتضی حائری نیز قابل تأمل است. «العالم بالفقه» یعنی کسی که به علم فقه آگاهی دارد و در آن، قدرت بشر و... شرط نشده است. فردی که نسبت به مقداری از فقه آگاهی دارد و در عرف به آن مقدار «فقه» اطلاق می شود، عالم به فقه خواهد بود. البته این علم به فقه شدت و ضعف دارد. ولی حتی بر کسی که از تمام توان خود برای آگاهی از فقه استفاده نکرده است نیز عالم بالفقه، صادق است. بنابراین نیازی نیست که تمام حلال‌ها و حرام‌ها را بداند تا این واژه بر او صدق کند. بدین ترتیب این نیز شاهد مناسبی بر مطلب نخواهد بود و «العلماء بالله» در حدیث مورد بحث قابل انطباق بر غیر معصوم نیز می باشد.

۲-۲-۲. اشکال دوم

دومین اشکال، راجع به عمومیت «ولایت فقیه» است. به باور برخی از فقها این روایت عمومیت «ولایت فقیه» را اثبات نمی‌کند، بلکه تنها ولایت آنان را در بیان و تبلیغ احکام شریعت، تثبیت می‌نماید. توضیح بیشتر این اشکال را از زبان شیخ انصاری که تقریباً مفصل‌تر از دیگران به آن پرداخته است، مطرح می‌کنیم. ایشان پس از ذکر چندین روایت دربارهٔ اختیارات علما - که روایت مورد بحث نیز از جمله آنهاست - می‌فرماید: اما با توجه به سیاق این روایات و ابتدا و انتهای آنها، انصاف این است که انسان یقین می‌کند روایات مزبور در مقام بیان وظیفهٔ علما از جهت احکام شرعی هستند، نه اینکه بخواهند ایشان را مانند پیامبر و امامان علیهم‌السلام بدانند و اولویت آنان را در اموال مردم به اثبات برسانند... و بر فرض که این اخبار دارای عمومیتی هم باشند، باید آن را بر عمومیت متعارف و مورد انتظار از علما حمل نمود، یعنی همان جهت پیام‌رسانی و تبلیغ؛ چه در غیر این صورت، تخصیص اکثر لازم می‌آید؛ زیرا فقیه بر اموال و نفوس مردم سلطنت ندارد، مگر در مواردی که شارع این سلطنت را برای فقیه پذیرفته است؛ در حالی که آن موارد در مقایسه با آنچه پذیرفته، اندک است.

نقد و بررسی: در استدلال شیخ انصاری دو نکتهٔ اساسی وجود دارد که در واقع مبنای اشکال ایشان به شمار می‌رود: الف) سیاق، ب) تخصیص اکثر.

دربارهٔ سیاق باید گفت: گرچه برخی روایات ممکن است ظهور در بیان وظیفهٔ علما از جهت تبلیغ احکام داشته باشند - و فرازهایی از روایت «مجارى الأمور...» هم در نگاه اول چنین معنایی را متبادر کند^۱ ولی با توجه و دقت در مجموع روایت، چنین ظهوری به دست نمی‌آید؛ بلکه به نظر می‌رسد سخن بسیار فراتر از تبلیغ و بیان احکام است. آنچه حضرت را به خروش وادار می‌دارد و سبب می‌شود که خداوند را در این مذاکره و منازعه، قضاوت‌کننده ببیند،^۲ موضوع اجرای دستورات و فرامین الهی و عمل به آنهاست؛ همان بخش مهم فرائض و سنن دینی که با کوتاهی عالمان، به دست ظالمان و

۱. به ویژه آنجا که می‌فرماید: «یعملون بالشبهات ویسرون فی الشهوات... فی کل بلد منهم علی منبره خطیب یصقع...».

۲. حضرت در اواخر این روایت می‌فرماید: «فالله الحاکم فیما فیہ تنازعنا والقاضی بحکمه فیما شجر بیننا».

ستمگران افتاده است.^۱ لذا حضرت در بیان هدف خود از این عتاب و سرزنش، در فراز پایانی روایت چنین می‌فرماید:

خداوندا تو خود می‌دانی عملکرد ما نه برای آن است که به ریاست و سلطنت دست یابیم و نه به جهت رسیدن به اموال فناپذیر دنیا، بلکه هدف ما برافراشتن پرچم آیین تو و آباد ساختن بلاد بندگان توست. به ستمدیدگان از بندگانت امنیت بخشیم و احکام، سنن و فرائض تو را پیاده کنیم....

یعنی حضرت به صراحت از اهداف خود، اصلاح سرزمین‌ها، در امان بودن مظلومان و اجرا شدن احکام و دستورات دینی را برمی‌شمارد که بسیار فراتر از بیان و تبلیغ شریعت است. این اهداف با به دست گرفتن حکومت و سلطنت تحقق می‌یابد، وگرنه به صرف تبلیغ و بیان احکام در سرزمینی که حاکمان ستمگر و معاند بر آن فرمانروایی می‌کنند، چگونه می‌توان به آن اهداف رسید؟ با تأملی در این قسمت از حدیث، به نظر می‌رسد مراد از اینکه حضرت می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حِلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَتَمَّ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ»^۲ این است که باید رتق و فتق امور، بیان مسائل و احکام اسلامی و اجرای آن، همه به دست شما می‌بود؛ ولی این جایگاه را به لحاظ کوتاهی‌های خود از دست دادید. بدیهی است که اجرای احکام الهی در مواردی فراوان، مستلزم ولایت بر اموال و نفوس دیگران است (البته در چارچوب و محدوده‌ای خاص). بنابراین به نظر می‌رسد بتوان از این روایت استفاده کرد که فقیه دارای اختیارات حکومتی است و دست‌کم می‌تواند اختیاراتی را که یک حاکم برای اداره امور کشور نسبت به اموال و نفوس مردم نیاز دارد، دارا باشد.

این قرائن لااقل این احتمال را که ممکن است مراد حضرت مناصب حکومتی باشد، به طور جدی مطرح می‌کنند و عمومیت حدیث نیز برای اثبات این شأن کافی است؛ زیرا به دو واژه «الأمور» و «الأحكام» اصطلاحاً «جمع مُحَلَّى به الف و لام»

۱. «ولكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم أمور الله في أيديهم...».

۲. چه، جهت‌دهی و زمام امور و احکام در کتاب الهی، به دست عالمان الهی است؛ آنان که نسبت به حلال و حرام او امین‌اند. ولی این مقام و منزلت از شما سلب شده است.

گفته می‌شود و از این نوع جمع در زبان عرب، عمومیت فهمیده می‌شود (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۲۳۳/۳). لذا عالم فقه می‌تواند دارای تمام اختیارات باشد، مگر مواردی که دلیل خاص، حکم به تخصیص آن کند.

اما در مورد تخصیص اکثر که شیخ انصاری مطرح فرمود، باید گفت: اینکه فقیه بر اموال و نفوس مردم سلطنت نداشته باشد، اول کلام است و معلوم نیست که دلایل خارجی بر این حرمت دلالت داشته باشند.

البته بدیهی است که صحبت از اختیارات فقیه نسبت به اموال و نفوس مسلمانان، بدین معنا نیست که فقیه می‌تواند به طور سلیقه‌ای و بدون هیچ قانون و ضابطه‌ای اعمال ولایت کند؛ بلکه هر گونه عملکرد و دخالت فقیه بر کمترین مال دیگران، باید در محدوده و چهارچوب قوانین و مقررات اسلامی باشد و مصالح فرد، جامعه و اصل اسلام را تأمین نماید. بر این اساس، عمومیت «ولایت فقیه» نیز از ضوابط و دستورالعملی مشخص پیروی می‌کند.

۲-۲-۳. اشکال سوم

با توجه به ابتدا و انتهای روایت می‌توان دریافت که یقیناً مراد این نیست که با محرومیت خود امام علیه السلام از حکومت و غضب دیگران، باز هم فقها حکومت را به دست گیرند و معصوم علیه السلام در ذیل حکومت فقها قرار گیرد؛ بلکه منظور این است که ابتدا حکومت به امام علیه السلام واگذار شود تا در مرحله بعد، مجاری و سررشته امور به دست عالمان الهی که امینان وی در حلال و حرام هستند، قرار گیرد (خائری یزدی، ۱۴۱۸: ۸۴۴).

بنابراین مقصود این است که چنین افرادی، تا زمانی دارای حکومت و اختیارات حکومتی هستند که از ناحیه معصوم علیه السلام نصب شده باشند. لذا نسبت به زمان غیبت، نمی‌توان از این روایت برای حکومت عالمان دینی بهره برد؛ زیرا عالم دین بودن، تمام ملاک برای اخذ حکومت نیست، بلکه بخشی از آن است و قسمت دیگر آن، تفویض حکومت توسط امام علیه السلام می‌باشد.

چکیده و خلاصه این اشکال چنین می‌شود که اگر هم این حدیث دلالت بر واگذاری ولایت به فقها داشته باشد، تنها فقهای مأذون را شامل می‌شود. لذا اگر دلیلی

بر اذن فقیهان داشته باشیم، همان دلیل برای اثبات ولایت فقیه کافی است و نیازی به حدیث «مجاری الامور...» نیست و بدون چنین دلیلی هم حدیث مزبور نمی‌تواند به تنهایی «ولایت مطلقه فقیه» را اثبات نماید.

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد که اشکال مزبور، اشکالی قابل دفاع است؛ زیرا بعید است که امام علیه السلام بخواهد با این جملات، ولایت فقیه با آن گستره عظیم را به عالمان زمان خود تفویض کند و با حضور خود، آنان را دارای ولایت مطلقه و حاکم علی‌الاطلاق معرفی نماید. استفاده چنین تفویض و اذنی از این روایت بعید است، مگر اینکه گفته شود امام علیه السلام در این روایت، در مقام بیان نسبت خود با عالمان دینی و جایگاه آنان نیست، بلکه در مقام بیان قابلیت و ظرفیتی است که در عالمان دینی وجود دارد و آن هم به دست گرفتن زمام امور مردم است؛ فارغ از اینکه بسط یدی برای معصوم علیه السلام وجود داشته باشد یا خیر. اما اگر این زمامداری در قیاس با معصوم علیه السلام و بسط ید ایشان لحاظ گردد، به صورت طولی خواهد بود.

۴-۲-۲. اشکال چهارم

برخی از معاصران اشکال این روایت را ضعف، اضطراب و اجمال آن دانسته و لذا از تمسک و استدلال به آن اجتناب ورزیده‌اند (ر.ک: طباطبایی حکیم، بی‌تا: ۲۹۹؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵: ۲۰۲).

نقد و بررسی: این روایت اگر از اضطراب و اجمالی هم برخوردار باشد، بیشتر از قبیل همان عباراتی است که در نقد و بررسی اشکالات سه‌گانه قبل توضیح داده شد و قرائنی از روایت و غیر آن در تبیین مراد امام علیه السلام بیان شد. لذا اگرچه نمی‌توان روایت را صریح در مطلب دانست و برای به دست آوردن مقصود امام علیه السلام نیاز به دقت و تأمل بیشتری است، ظاهراً این دقت و تأمل می‌تواند تا حدودی مفهوم روایت را مشخص کند و آن را از ابهام و اجمال خارج سازد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، از مجموع چهار اشکال مطرح‌شده درباره دلالت این حدیث،

تنها اشکال سوم، آن هم با ملاحظاتی قابل دفاع دانسته شد؛ اشکالی با این مضمون که: «بعید به نظر می‌رسد بتوان از این عبارت چنین برداشت کرد که امام علیه السلام «ولایت مطلقه» را به عالمان زمان خود، آن هم در زمان حضور خویش تفویض می‌کند». بنابراین روایت مزبور نه از جهت سندی قابل اعتماد است و نه به لحاظ دلالتی برای اثبات «ولایت مطلقه فقیه» شایسته استناد است.



کتاب شناسی

١. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، حاشیة المکاسب، تحقیق سیدمهدی شمس‌الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
٢. آل بحر العلوم، سیدمحمد بن محمدتقی، بلغة الفقيه، شرح و تعليق سیدمحمدتقی آل بحر العلوم، چاپ چهارم، تهران، مکتبة الصادق علیه السلام، ۱۴۰۳ ق.
٣. ابن ابی‌الحديد معتزلی، عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبة‌الله بن محمد بن محمد مدائنی، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.
٤. ابن شعبه حزانى، ابومحمد حسن بن علی بن حسین، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
٥. انصاری، مرتضی بن محمدامین، کتاب المکاسب، تحقیق و نشر لجنة تراث الشيخ الاعظم، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
٦. ایروانی غروی، علی بن عبدالحسین، حاشیة المکاسب، تحقیق باقر فخار اصفهانی، دار ذوی‌القربی، ۱۴۲۱ ق.
٧. تبریزی غروی، علی، التتبیح فی شرح العروة الوثقی (کتاب الاجتهاد والتقلید)، تقریرات بحث سیدابوالقاسم موسوی خویی، چاپ سوم، قم، دار الهادی، ۱۴۱۰ ق.
٨. حائری یزدی، مرتضی بن عبدالکریم، الخمس، تحقیق محمدحسین امراللهی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
٩. حسینی روحانی، سیدمحمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، چاپ سوم، قم، دار الکتب، ۱۴۱۲ ق.
١٠. همو، منهاج الفقاهه، چاپ چهارم، بی‌جا، ۱۴۱۸ ق.
١١. حسینی مراغی، میرعبدالفتاح بن علی، العناوین الفقهیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
١٢. خوانساری، سیداحمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۵۵ ش.
١٣. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۰ ق.
١٤. زرکلی، خیرالدین، الاعلام؛ قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، چاپ هفتم، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۶ م.
١٥. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۲ ق.
١٦. صابری همدانی، احمد، الهدایة الی من له الولاية، قم، دار القرآن الکریم، بی‌تا.
١٧. طباطبائی حکیم، سیدمحسن، نهج الفقاهه، قم، ۲۲ بهمن، بی‌تا.
١٨. طباطبائی حکیم، سیدمحمدسعید، مصباح المنهاج (التقلید)، قم، دفتر آیه‌الله حکیم، ۱۴۱۵ ق.
١٩. طباطبائی یزدی، سیدمحمدکاظم بن عبدالعظیم، تکملة العروة الوثقی، قم، مکتبة داوری، بی‌تا.
٢٠. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الامالی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
٢١. غروی اصفهانی، محمدحسین، حاشیة المکاسب، تحقیق عباس محمد آل سباع قطیفی، بیروت، دار المصطفی‌ لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ ق.
٢٢. فیومی مقری، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، بی‌جا، مکتبة لبنان، ۱۹۸۷ م.
٢٣. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۲۴. محمودی، محمدباقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۶ ق.
۲۵. موسوی خمینی، سیدروح الله، الاجتهاد و التقليد، بی جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۲۶. همو، البیع، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. موسوی خمینی، سیدمصطفی، ثلاث رسائل (ولایة الفقیه)، بی جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۲۸. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهه، تقریر محمدعلی توحیدی تبریزی، قم، مکتبه الداوری، ۱۳۷۷ ش.
۲۹. نجفی، محمدحسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق عباس قوچانی، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش.
۳۰. نجفی خوانساری، موسی بن محمد، منیه الطالب فی شرح المکاسب، تقریرات بحث محمدحسین غروی نائینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۳۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی، عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ ق.
۳۲. همو، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ ق.
۳۳. نوری طبرسی، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی